



حوزه هنری انقلاب اسلامی استان همدان

قطره‌ای از دریا

اگر به سوز دل او وجود نسوزد و کاری نکنم، هنر انقلاب اسلامی اگر هنر است، اگر متعلق است به انقلاب اسلامی، ماهیت و هویتش در گرو اقتدا به بزرگ مرد عرصه انسانیت یعنی علی بن ابیطالب سلام الله علیه است و چگونه می‌شود این‌گونه بود و در مقابل این هجمه ظلم درخیمان ظالم بر مظلومین فلسطین، زبان هنر در کام کشید؟ حاشا و گلا که بی‌شرافت و بی‌وجود باشم.

دفاع از مظلوم، کاری نیست اما مگر می‌شود از بوی سوختن دل علی بن ابیطالب که از عمق تاریخ هم هنوز به مشام می‌رسد صرف نظر کرد؟ «کونا لظالم خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عُوْنًا» چگونه می‌شود این بوی سوختن دل مردی را که وجودش را وقف هدایت ما کرد با مشام جان درک نکرد و جان نداد؟ آف بر شرفم، آف بر فہم، آف بر دل و آف بر وجودم

و برایش تولید محتوا کرد و انتشار داد! اما وقتی مظلومی در یک گوشه دنیا کت و شلوارش هم‌رنگ جماعت نیست و چشم‌هایش از فرط گریه بی‌رنگ شده است نباید به او وقتی نهاد چرا که در دفاع از خودش جنگیده است و مگر از جنگ نامطلوبتر و سیاه‌تر هم وجود دارد؟! گیرم که ما را با دنیایی که امروز در جای جایش از فرط داغ انسانیت، تحسن و تجمع است برای

شرافت هنر

چیز جدیدی نیست این که «جو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار»، حالا نمی‌دانم چه شده است فقط «همین لباس زیبا» شده است «نشان آدمیت» و اگر کسی چشم رنگی داشت و کت و شلوار اتوکشیده، حتی وقتی ظالم است و دارد قصاص می‌شود باید به او توجه کرد

خطاط: سعید امیدی

بیت شکر که سزویں فریبی خاناست

روایت

● فریادی با هنر مریم زندگی

چهره مجروح و مظلوم کودکان و زنان را که دیدیم، جنایت وحشیانه قوم الظالمین در بیمارستان المعمدانی را که دیدیم، دلمان آرام نگرفت و تصمیم گرفتیم همدردی خودمان را با مردم مظلوم فلسطین نشان دهیم. زبان هنر را برای این فریاد انتخاب کردیم که تأثیرش بس بزرگتر و برنده‌تر از هر زبانی است. برنامه را برای یکشنبه ۳۰ مهر چیدیم. و مکان برنامه را هم در مرکز رفت و آمد مردم ظلم ستیز همدان انتخاب کردیم: پیاده راه بوعلی، روبروی سینما قدس. و ساعت ۱۸ تا ۲۰، ساعتی که حضور مردم در آنجا چشمگیر است. هنرمندان اعلام آمادگی کردند و دستمان را فشردند. شاعران، تصویرگران، طراحان، خطاطان، نقاشان و عکاسان همگی دعوتمان را لبیک گفتند. شهرداری همدان هم از هیچ کمکی دریغ نکردند. همه از صبح یکشنبه در تدارک مقدمات برنامه بودند. ساعت ۶ عصر بود و لحظه ی آغاز مراسم. بنرهایی که اعضای خانه گرافیک حوزه هنری طراحی کرده بودند، دور تا دور محوطه به چشم می‌خورد، روی صحنه تصویری از قدس می‌درخشید.

● جمعیت لحظه به لحظه بیشتر می‌شد و شاعران و هنرمندان کم کم به جمع



افزایش می‌شدند. در لابی سینما قدس اتفاقات خوشایندی در حال رقم خوردن بود. بخشی از سالن را خطاطان در حال هنرنمایی بودند. در بخش دیگر خانم زرمی در حال طراحی مادر داغ‌دیده فلسطینی بود و دو هنرمند جوان دیگر، تصاویری از قدس را طراحی می‌کردند. نمایشگاه کتابی در گوشه دیگر سالن در معرض نمایش بود. خانم مالمیر و خانم زارع در حال خلق تصویری دیجیتال از فلسطین و غزه بودند. جلسه با صوت دلنشین آقای روزبهانی شروع شد و بعد از سرود جمهوری اسلامی، آقای مهدی ملک و فرشاد سپهر پور شعرهایی در محکومیت رژیم غاصب اسرائیل و حمایت از مردم مظلوم فلسطین خواندند. سپس آقای چناری خواننده نام آشنای همدانی، دو قطعه موسیقی حماسی خواند و شور برنامه را دوچندان کرد.

● جمعیت زیاد شده بود و صدای ها پر. عده زیادی ایستاده مراسم را نظاره می‌کردند. گروه عکاسان حوزه هنری هم در بخشی از پیاده راه با بنری از مسجد قدس و پرچم های فلسطین از علاقمندان عکاسی میکردند. نوبت استاد حمدیه بود که فریادشان علیه ظلم را در قالب کلمات بریزند و شعری دلنشین بخوانند. در بخش دیگر برنامه گروه سرود نورالمهدی به روی صحنه آمدند و دو سرود حماسی اجرا کردند. شور و شوق جمعیت دوچندان شد. عده ای از جمعیت ایستادند و شعار مرگ بر امریکا و مرگ بر اسرائیل سر دادند. سپس نوبت شعرخوانی سید امید حسینی بود. شعری جوان، با زبان و بیانی پرشور. نبض برنامه را به دست گرفت و مسلمانان جهان را به قیام علیه ظلم و کفر فراخواند. سپس گروه سرود انصارالمهدی روی صحنه آمد و سرودی در محکومیت رژیم منحوس صهیونیست خواند. جلسه با شعرخوانی آقای حسن کرمی نور، وحید اجاقی و وحید جعفری به پایان رسید در حالی که اندکی از درد و رنج و غمی که برای فلسطین بر دلان سنگینی میکرد التیام یافته بود. به امید اینکه جلسه بعد را برای جشن پیروزی حق علیه ظلم و آزادی همیشگی فلسطین بگیریم.



گزارش

نویسنده: فائزه اسدیان

● واپسین روز مهر ۱۴۰۲، پیاده‌راه بوعلی همدان چونان قلب کودکی مضروب میان هیاهوی بیمارستانی جنگ‌زده می‌تپید. جایی میانۀ این مسیر شش صد متری، جماعتی، جوشنی از هنر به تن کرده بودند و فریاد خون‌خواهی سر می‌دادند؛ خون جاری در خیابان‌های سرزمینی نه چندان دور... سرزمینی که مهد مبارزه و امید و ایستادگی است.

این حرکت جدیدی بود؛ حرکتی که نه به راهپیمایی‌ها شباهت داشت، نه به تحسن‌ها. یک رویداد هنری بود برای آرام کردن دل‌های به درد آمده از جنایات دیو زمان. یک حریف طلبی بود. یک مبارزه همه جانبه بود. یک خونخواهی بدون خونریزی... هنر برترین ابزار برای بیان حرف و حتی اعتراض است. ذات هر انسانی با هنر آمیخته و برای همین است که همواره زبان هنر انگیزاننده است. هنر در عمیق‌ترین لایه‌های وجود بشر رخنه می‌کند و به زیباترین شکل حواس را هدف می‌گیرد. چشم‌ها را... گوش‌ها را... پس بهترین راه حمایت، فریاد با زبان هنر است. زبانی که همه مردم جهان آن را می‌فهمند.

می‌شد در خانه نشست و بغض کرد. می‌شد فضای مجازی را با متون و عکس نوشته‌ها در نوردید. می‌شد این درد را انتشار داد. می‌شد خیلی کارها کرد و هنوز هم می‌شود. اما گاهی برای آرام کردن این خشم لیریز باید برخاست، باید این ظرف خشم را خالی کرد؛ و چه شیوه‌ای بهتر از هنر...

حمایت از مظلوم - چه در فضای مجازی و چه در فضای عمومی - امری پسندیده است و تأکید دین ماست؛ اما همواره آنچه در فضای مجازی به چشم آمده جولان خواص است و عموماً پرچم‌دار این اعتراض در فضای حقیقی عامه مردم بوده‌اند؛ و در آن یکشنبه غرورآفرین، هنرمندان مردمی این کهن شهر ایران، در رویداد هنری «شمارش معکوس برای شیطان» نشان دادند که ظلم بی‌جواب نمی‌ماند.



● جبهه هنرمند کجاست؟ مونا اسکندری

کدام هنرمندی میتواند ادعای هنر کند اما انسانیت نداشته باشد. برای همین انتظار داشتیم در فراخوان حوزه هنری برای تجمع هنرمندان و حضور در برنامه «شمارش معکوس برای شیطان» دوستان هنرمندم را ببینم تا دردها و آلام مان را از اتفاق تلخ ضدبشری تحمیل شده بر کره خاکی به اشتراک بگذاریم و باهم دعا کنیم تا منجی عالم زودتر بیاید. بعد جلسه استاد تراشویون و نماز، بدو بدو خودم را رساندم به پیاده راه بوعلی. اشعار شاعران متعدد دل‌ها را آرام می‌کرد. همه اش به این فکر بودم که چطور انسانی میتوانم در برابر این هجمه از ظلم ساکت باشم و این که خدا شاید میخواهد حجت را بر همه تمام کند. اما جالب و تاسف آنکه متوجه شدم در همین شهر خودمان کسانی هستند که بازیچه ی دشمن شده اند و وجدان و انسانیت شان را زیر پا گذاشتند آن هم در این زمان که کشورهای اروپایی که این‌ها پسماند فرهنگی آنها را مصرف میکنند خود به خروش آمده و حق طلبی را فریاد میزنند. و خوشحال شدم که حرکت دوستان هنرمند خارج چشم دشمن شده و موجب طنین خودجوش فریاد مرگ بر منافق و مرگ بر اسرائیل را در وسط شلوغی های پیاده راه بوعلی به راه انداخت. هنرمند جبهه اش را زودتر از بقیه میشناسد. خسته نباشید رزمندگان عزیز!



عکس‌ها: خانه عکاسان انقلاب اسلامی



حوزه هنری انقلاب اسلامی استان همدان



«قله نزدیک است»

نویسنده: نرگس ایران پور
حادثه در پی حادثه... انفجار پشت انفجار... آوازی و مجروحیت و حسرت، لایبی کودکانی است که پیش از چشیدن طعم زندگی، مرگ در کامشان مزمره می‌شود. سال‌هاست که مردم این دیار، مرگ را زندگی می‌کنند. هنوز مادرانی هراسان کودکانشان را به خدای موسی می‌سپارند و دل آرام می‌دارند به وعده الهی که آن‌تصور آله نیکم... هنوز هم خنجر فرعونیان خنجره‌های کوچک سربازان خفته در قنذاقه را نشانه می‌رود و قطره قطره خون‌هایی که بی‌امان سلی خواهد شد و بنیان ظلم را به هم خواهد ریخت... قدم‌های آخر را محکم تر بردار... قله نزدیک است... مسلح شوید... خنجر قلم‌هایتان را از کلمات پر کنید و بر سر استکیار بریزید... دست‌هایتان را به سلاح دعا و تضرع بالا بیاورید... قدم‌ها... جان‌ها و مال‌ها... بغض‌ها، همه و همه را خرج کنید از هیچ چیز دریغ نکنید! ساعت‌های غربت سر می‌آید و شکوفه‌های انتظار به بار خواهد نشست.



تصویرگر: امیرمحمد سردی



«قطره‌های باران و خون»

زن خم شد و سر پسرک را بوسید. موهای لختش را به طرفی راند.
پسرک آهسته گفت: «کی باران می‌بارد؟»
زن، نگاه پنجره‌ی بدون شیشه انداخت و گفت: «نمی‌دانم! آسمان که سیاه است.»
پسرک، خودش را جمع کرد و دست مادرش را گرفت و روی سینه‌اش فشار داد. «باران که می‌بارد می‌دویم و همه‌ی طرف‌ها را می‌آوریم تا باران کثرتش کند و تا جایی که جا داریم آب می‌خوریم. راستی طرف نداریم! که همه شان زیر آوار ماندند.»
با چشمان سیاهش که در تاریکی شب می‌درخشیدند، رو به زن کرد و ادامه داد: «مادرا! دلت برای حسام تنگ شده؟ چند شب پیش دلت برای عزیزه و مریم که تنگ نشده بود. حسام هم رفته پیش آنها؟ حسام این جای سرش سوخا شده بود. خودم دیدم. قنذاقه اش خونی‌خونی شده بود. تترس. من دیگر بزرگ شده ام. اگر مدرسه‌ها باز بشوند و خاله فرح زنده باشد و درس مان بدهد میشوم کلاس دوم! مادرا! حسام و عزیزه و زهرا با بقیه بچه‌های بیمارستان المعمدانی دارند با رسول خدا بازی می‌کنند؟ آنجا حتما آب هست نه؟ غذا هم هست؟ بابا هم که آنجاست مراقب شان است. مادرا! می‌شود یک روز مثل همان وقت



تصویرگر: نسیم زارع



غربت

بیا که با تو بگویم ننگتانی‌ها را
سلام ای که به جان نوش کرده‌ای ما را
من آن یهودی سرگشته در بیابانم
که رفته خاک کند در خودش یهودا را
رسد به گوش تو فریاد قلبی مصلوبم
اگر ورق بزنی قصه‌ی مسیحی را
شکست خورده، به گل مانده، زورقی دارم
که سال‌هاست فراموش کرده دریا را
هنوز غربت جان دادن فلسطین است
که غرق خون جگر کرده جان دنیا را
صبور باش که زود است یوشع قائم
ز گرد بسترد آیینی‌ه اریحا را
که تیغ تشنه‌ی حق در نیام منتظر است
به مشرکان بچشاند خدای یکتا را
همان که برسر اینان خراب خواهد کرد
ستون و سقف طلاکاری کلیسا را
صبور باش که روز حساب، نزدیک است
حساب بر کشد این قوم بی‌سروپا را
دو رنگ مرده دو نیلوفریم در مرداب
که دیده اند شبی خواب نیروانا را
شراب و نان ز تن و خون یکدگر خوردیم
خدا به خیر کند شام آخر ما را

فرشاد سپهرپور

خروش

آتش افتاده به قلبت می‌کشد دائم زبانه
بیاره ای از قلب مانی در دل خاورمیانه
روی دشت سبز زیتون چتر غم گسترده صهیون
جای باران بمب و موشک می‌خورد بر بام خانه
بر در و دیوار غزه خون طفلان نقش بسته
قحطی آب است و جایش خون به پای گل روانه
تکه گل‌های شقایق سنگ فرش کوه‌ها شد
گرگ‌ها هم شرم دارند از وحوش این زمانه
مدعی‌های عدالت کر شدند و کور و لالند
تنگ بر قانونشان با این سکوت خائنانه
لرزه بر اندام دارد غاصب بیت المقدس
وحشت افتاده به جانش از خروشی حیدرانه
وعده‌ی نابودیش را سیدی از آل طاها
داده و نور امیدی در دل ما زد جوانه
وه چه طوفانی به باشد از دل خونین اقصی
رنگ سرخش از قیام کریلا دارد نشانه

مهدی ملک

فاجعه

خون می‌چکد از پنجه‌ی شیطان امشب
دنیا شد از این فاجعه، حیران امشب
"شیطان بزرگ" دشمن انسان است
بی‌پرده شد این چهره‌ی پنهان امشب

طوفان

ای هیمنه‌ی بوچ جهانسوز، بسوز
پایان تو آغاز شده، از امروز
این هجمه‌ی توفنده ز "قد قامت" ماست
"تکبیرة الإحرام" نغمتیم هنوز

وحید اجاقی



زین پس در هر شماره تصویری را مقابل چشمان شما قرار می‌دهیم، که غالباً محصول خانه عکاسان حوزه هنری است. این عکس‌ها سنگین‌اند و احتیاج به حفاری دارند. ما برای این‌کار به کمک شما نیاز داریم.

از شما می‌خواهیم که داستان عکس‌ها را استخراج کنید و طی ۱۵ الی ۲۰۰ کلمه در اختیار ما بگذارید.

داستانک‌های استخراجی‌تان در کانال حوزه هنری قرار می‌گیرد و بهترینشان در شماره بعدی روزنامه و پیج اینستاگرام ما منتشر خواهد شد. منتظر حفاری‌هایتان هستیم. داستانک‌های خود را به صفحات ما در فضای مجازی بفرستید.

مهلت ارسال آثار عکس خوان سوم

یکشنبه: مورخ ۲۱/ آبان‌ماه/ ۱۴۰۲

@arthamedan @arthamedanews

نویسنده: مونا اسکندری

گویم که مادر بزرگ می‌گفت که زیر درخت‌های زیتون، شعر می‌خوانده و به درخت‌ها می‌گفته که روزی بچه‌هایم، نوه‌هایم، و نتیجه‌هایم را می‌آورم اینجا و باهم محصول را برداشت می‌دارم.



تصویرگر: نسیم زارع

نویسنده: مریم کوثری هنرمند

سر غولی بود خم شد و محکم با شاخه‌هایش توی صورت و چشم غولی زد و گفت: دربه‌در بدقیافه دوستان مرا پس بده. غولی دربه‌در با عصیانیت از جا پرید و با دست‌های بزرگ و ناخن‌های آهنی‌اش چندتا از شاخه‌های درخت زیتون را شکست. درخت که خیلی دردمند بود فریاد زد و گفت: غولی دربه‌در پنبه‌ای، تمام شاخه‌هایم را هم بشکنی زورت به ریشه‌های من نمی‌رسد، باید از اینجا بروی! غولی دربه‌در از وقتی به آنجا آمده بود بادی و بادک و بقیه‌ی بچه‌باده‌ها را توی مشتش نگه می‌داشت و



تصویرگر: نسیم زارع

عکس خوان سوم



@arthamedan @arthamedanews



وعده حق

از ظلم و ستم باز هوایی به سر افتاد
از بخت بد این زخم به‌روی جگر افتاد
«این شعر همان لحظه مرا در نظر افتاد
ای وای بر آن کس که بدین قوم در افتاد
با آل علی هرکه در افتاد بر افتاد»
این‌ها همه لاف است که سرگرم جهادند
این‌ها همه تا خرخره درگیر فسادند
از کشتن یک دخترک غمزده شادند
با دیدن آن عکس به جانم شرر افتاد
«با آل علی هرکه در افتاد و افتاد»
این وعده حق است که این قوم ضعیف است
کون آن که برای سپه عشق حریف است
بی شک قدم بعدی ما قدس شریف است
آن هیمنه و جاه یهودا اثر افتاد
«با آل علی هرکه در افتاد و افتاد»
از نسل حسینیم و شهادت هنر ماست
در معرکه‌ها هم جگر ما سپر ماست
ماترس نداریم که حیدر پدر ماست
آوازه‌ی این اسم به هر بحر و بر افتاد
«با آل علی هرکه در افتاد و افتاد»

این ظلم یهودا است یهودا است یهودا
محکوم سقوط است سقوط است به‌زودی
زین کهنه قبا مانده فقط تازی و پودی
از پوشیه ظلم رخ کفر در افتاد
«با آل علی هرکه در افتاد و افتاد»

سوغند به موسی و به عیسی و به پیمبر
انگار ندارید دگر ترس ز حیدر
انگار فراموش شده قلعه خیبر
آمد علی و پیش قدم هاش سر افتاد
«با آل علی هرکه در افتاد و افتاد»

ای قدرت کودک کش و نامردم حیفا
هشدار! بدان درک و آوند و پی ما
لبریز شده غیرت حجر بن عدی‌ها
دیدنی که تل آویو چه سان در خطر افتاد
«با آل علی هرکه در افتاد و افتاد»

ما شیعه و سنی ز شما ترس نداریم
ما کی ز یهودی نجس واهمه داریم
«حاشا که ستمگر را راحت بگذرایم»
این جمله چو آتش به حقوق بشر افتاد
«با آل علی هرکه در افتاد و افتاد»

ما منتظر منتقم خون خداییم
دل‌باخته‌ی راه امام و شهیداییم
بر حنجره‌ی خسته‌ی مظلوم صداییم
از غرش ما لرزه به هر سلطه‌گر افتاد
«با آل علی هرکه در افتاد و افتاد»

سید امید حسینی

این سرزمین زخم خورده

از پشت سیم‌های خاردار
کودکانت به کدامین افق
رویاهایشان را گره می‌زنند
از نهر تا بحر

این سرزمین زخم خورده
یک‌روز
آغوش می‌گشاید
تا کودکانت
پیراهن‌هایشان را
به نشانه‌ی پیروزی
به اهتزاز درآورند...

مهدی طراوتی‌توانا